



آتوسا صالحی، نوید سید علی اکبر، مژگان کلهر؛ هم از نوجوان‌هایی که چراغ راه‌شان شد و هم از دوستان و نزدیکانش.

مصطفی رحماندوست می‌گوید چه دوستان باوفایی دارد قیصر. به قول فریدون عموزاده خلیلی این وفا از جاذبه‌ی خود اوست که هر سال ما را می‌کشاند به میهمانی‌اش. با لبخند آرامش، با صدای آشنایش.

چه بزرگ است غم پدر و چه ستاره‌ای در چشمانش است از برق اشک و دیدار همراهان فرزندش؛ که به قول فریدون عموزاده خلیلی به پهنای سراسر ایران است. صدای «ولعصر» پدر، صدای «و توأصوا بالحق و توأصوا بالصبر» پدر در هوای صبور گتوند باقی می‌ماند.

فاطمه راکعی به جایگاه می‌رود تا شعری را که از زبان همسر او سروده در حضور همسرش زیبا اشراقی و دخترش آیه امین پور، بخواند. او خوب می‌داند دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران چه کسی را گم کرده است.

یارانش به جایگاه می‌روند و با باد گرم گتوند می‌لرزند و چشم می‌دوزند بر چشم‌های آشنایش و اشک‌هایی که بر دیده‌ی همه نشسته است: جز تو هیچ میزبان مهربان/ نان و گل به میهمان نمی‌دهد/ ناامیدم از زمین و از زمان/ پاسخم نه این نه آن نمی‌دهد/ پاره‌های این دل شکسته را/ گریه هم دوباره جان نمی‌دهد/ خواستم که با تو درد دل کنم/ گریه‌ام ولی امان نمی‌دهد.

چه خوب می‌گوید هادی خانیکی: «قیصر را نباید در تاریخ محصور کنیم. قیصر مرتب متولد می‌شود. نه تنها برای امروز که برای فردا حرف دارد. قیصر شاعر جنگ است اما به صلح می‌اندیشد.»

شهیدی که بر خاک می‌خفت/ سرانگشت در خون خود می‌زد و می‌نوشت دو سه حرف بر سنگ: به امید پیروزی واقعی نه

در جنگ، که بر جنگ. قیصر هم شاعر رنج است هم امید.

چراکه شاعر زندگی‌ست.

از گتوند تا آبادان سه ساعتی بیش‌تر نیست. صدای‌شان

را می‌شنوم. انگشتان کشیده به آن‌ها اشاره می‌کند. به

نوجوان‌هایی که در آبادان چشم به راه نویسندگان و

شاعران‌اند. انگشتان کشیده هدایت‌گرند. انگشتان کشیده

سبز می‌شوند. من به چشم‌های بی‌قرار تو قول می‌دهم/

ریشه‌های ما به آب/ شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد.

نوجوانان نشسته‌اند. معلم‌ها نشسته‌اند. مادرها و پدرها

نشسته‌اند. همگی برای جلسه‌ی شعر و داستان. اسماعیل

امینی با صحبت درباره‌ی وظیفه‌ی معلم ادبیات آغازگر جلسه

است. این‌که آیا تبدیل کلام منظوم به نثر، تدریس ادبیات است؟ پس با

این شعر از فروغ فرخزاد چه باید کرد: یک پنجره برای من کافی‌ست. با

آب را گل نکنیم چه باید کرد؟

عزت‌الله الوندی با نگاه شاعرانه آغاز می‌کند: «شاعر حکم فیلتری را دارد

که دنیای پیرامون را در خود حل می‌کند و بر اساس تجربه‌ها و درک و

دریافتش از دنیا و به واسطه‌ی حس و لمسی که از اطرافش در پی سالیان

دراز به دست آورده، مفاهیم و معنا را با کلمات و واژه‌ها بیان می‌کند.

درک و دریافت اشخاصی که در اطراف ما زندگی می‌کنند، کمک می‌کند

تا تصاویر نابی را از آن‌ها بگیریم. مهم نگاهی‌ست که به پیرامون خویش

داریم تا بهترین تصویر را در قالب واژه‌ها ارائه دهیم.»

در خواب‌های کودکی‌ام/ هر شب طنین سوت قطاری/ از ایستگاه

می‌گذرد/ دنباله‌ی قطار انگار هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد. تو ساکت را

می‌بندی. دلت می‌خواهد هوایی را که نفس کشیدی در سینه نگه‌داری، در

سرت نگه‌داری. به قطاری می‌نگری که پایانی ندارد. قطاری که مسافران‌ش

هر سال دو برابر و سه برابر می‌شوند برای وعده‌ی دیدار دوباره. برای

وعده‌ای که همیشه هست. برای دیدار چشم‌های آشنا، انگشتان کشیده. که

ریشه کرده‌اند در وجود تو. داشتیم می‌رفتیم/ تو صدایم کردی/ برگشتم.

فریدون عموزاده خلیلی در این جلسه درباره‌ی داستان و

داستان‌نویسی به نکاتی اشاره می‌کند: «عنصری وارد داستان

شده است که باعث شده کار ترجمه‌ی داستان هم بسیار

سخت شود و این عنصر لحن است. می‌توان گفت در حال

حاضر به‌ویژه در آثار داستان‌نویس‌های موفق لحن حرف اول

را می‌زند. همان‌طور که لحن روایت سینما را شکل می‌دهد.

نویسنده‌ی حرفه‌ای می‌داند که چه‌طور موقعیتی را فراهم کند

تا عرق‌ریزان روح برای آغاز نوشتن و رسیدن به لحن ایجاد

شود. یکی با کتاب شعر، یکی با موسیقی این شرایط را مهیا

می‌کند. مهم این است بفهمیم در چه سونا و دمای این عرق‌ریزان

شروع می‌شود. آفرینش داستان را اگر با تولید خودرو مقایسه کنیم،

می‌بینیم که بعد از تولید، کار کنترل کیفیت و ناظر شروع می‌شود. چه

بسا که دخالت ناظر در مرحله‌ی تولید کار را خراب کند. در کارگاه‌های

نویسنده‌ی هم ما کاری به نظریه‌ی داستان و اصطلاحات نداریم. بلکه

سعی می‌کنیم با حرف‌های انگیزشی راه‌هایی را برای نوشتن داستان و

ایجاد موقعیتی که بتوانیم دست به نوشتن ببریم، فراهم کنیم.»

فرهاد حسن زاده دیگر نویسنده‌ی حاضر در جمع، عنوان می‌کند:

«وقتی نوجوان بودم، بدون این‌که از تئوری داستان اطلاعی داشته

باشم می‌نوشتیم. اتفاقاً جلسه‌ای مثل حالا شکل گرفت و دوستی به من

کتاب‌های داستان نویسی را معرفی کرد تا بتوانم بهتر و بهتر بنویسم. اما

من با خواندن آن کتاب‌ها دیگر اصلاً نتوانستم بنویسم. لاقلاً در شروع

کار سعی کنید خود را رها کنید. هرچند که من تجربه‌های مختلفی در

نوشتن دارم. گاهی در دفتر مجله داستانی لازم داریم و وقت کافی نداریم.

بر اساس تصویری از مجله‌های خارجی داستانی نوشته‌ام که اتفاقاً موفق

هم از کار درآمده. اما در آخرین رمانم که در دست انتشار است کاملاً

خودم را رها کردم. تجربه‌های دیگری هم مثل این دارم که صحیح‌ها قبل

از هر کار بدون فکر توی دفترچه‌ای شروع به نوشتن می‌کردم و ایده‌های

خوبی از آن به دست آوردم.»

در شور و نشاطی که نوجوانان و جوانان پس از پایان جلسه به پا کرده‌اند،

تو هستی. مثل همیشه آرام. وقتی نوجوانان سوال می‌کنند، از

شعر و از داستان، وقتی شعری می‌خوانند و از شعر می‌گویند؛ تو

هستی. تو یادشان دادی که ذهن میزبان‌شان جای تخم‌ریزی

موربانه‌های میزبان نیست.

در خواب‌های کودکی‌ام/ هر شب طنین سوت قطاری/

از ایستگاه می‌گذرد/ دنباله‌ی قطار انگار هیچ‌گاه به پایان

نمی‌رسد. تو ساکت را می‌بندی. دلت می‌خواهد هوایی را

که نفس کشیدی در سینه نگه‌داری، در سرت نگه‌داری.

به قطاری می‌نگری که پایانی ندارد. قطاری که مسافران‌ش هر

سال دو برابر و سه برابر می‌شود برای وعده‌ی دیدار دوباره. برای

وعده‌ای که همیشه هست. برای دیدار چشم‌های آشنا، انگشتان

کشیده. که ریشه کرده‌اند در وجود تو. داشتیم می‌رفتیم/ تو

صدایم کردی/ برگشتم.

خدمت به انسان است. برخلاف علوم محض و تجربی، در مقولات مربوط به هنر اساساً تعریف کار نادرستی است. در این مقولات توصیف بهتر از تعریف است. طبیعت شعر خوب، این است که ویژگی‌های شعر پیشین را نداشته باشد.»

مهدی حجوانی درباره‌ی نویسندگی و تفاوت شعر و داستان چنین می‌گوید: «نویسنده‌ی مثل ماهی‌گیری‌ست. ماهی‌گیر نمی‌تواند قسم بخورد امروز حتما ماهی می‌گیرد. تلاش خود را می‌کند. شگردهای ماهی‌گیری را بلد است. جایی که ماهی هست را می‌داند. می‌داند نباید ماهی‌ها را بترساند و نباید فوری قلاب را بکشد، چون ماهی فرار می‌کند. پس شگردها را بلدی و ابزار را داری، از جایی به بعد منتظر می‌نشینی؛ یا ده تا ماهی می‌گیری و یا دست خالی برمی‌گردی. شعر بر کلام استوار است، ولی داستان بیش‌تر بر طرح و پلات. اساس شعر به‌هم‌ریختن ساختارهای زبانی و انحراف از

معیارهای زبانی‌ست، برای همین ترجمه‌ی شعر از زبانی

به زبان دیگر دشوارتر از ترجمه‌ی داستان است.»

همچنین اشاره می‌کند: «سعی کنید دانش هنری‌تان از جوهره‌ی هنری‌تان جلو نزنند. کارگاه‌های داستان‌نویسی خیلی بهتر از کلاس‌های نویسندگی هستند تا شما به شیوه‌ی شخصی و تجربه‌های شخصی برای نوشتن دست پیدا کنید.»

یارانش به جایگاه می‌روند و با باد گرم گتوند می‌لرزند و چشم

می‌دوزند بر چشم‌های آشنایش و اشک‌هایی که بر دیده‌ی همه

نشسته است: جز تو هیچ میزبان مهربان/ نان و گل به میهمان

نمی‌دهد/ ناامیدم از زمین و از زمان/ پاسخم نه این نه آن

نمی‌دهد/ پاره‌های این دل شکسته را/ گریه هم دوباره جان

نمی‌دهد/ خواستم که با تو درد دل کنم/ گریه‌ام ولی امان نمی‌دهد



اسماعیل امینی از مفاهیم و مصداق‌ها حرف می‌زند: «شاعر با چه

چیزی سر و کار دارد؟ مصداق‌ها معادل مفاهیم نیستند. شاعر کدام

سطح از واقعیت را موقع شعر گفتن بیان می‌کند؟ کارنامه‌ی شاعران

متوسط پر از شعرهایی است که در سطح مفاهیم متوقف شده و نتوانسته

به مصداق برسد. مهم این است که چه‌قدر از جهان بیرون ذهن، چه‌قدر

از محسوسات عالم و مصداق در شعر وجود دارد. وقتی شعری چیزی از

عالم منعکس نمی‌کند، بدانید که شعر نیست و شبه شعر است.»

همچنین درباره‌ی تعهد در شعر ادامه می‌دهد: «شعری نداریم که متعهد

نباشد. اما این‌که چه چیزی به نفع انسان است و چه چیزی نیست، به

جهان‌بینی شاعر برمی‌گردد. عام‌ترین تعهد در هنر این است که کار هنر